



محمد عالم افتخار

اساس «تکفير» در اسلام از «اسرائیليات» ناشی میگردد!

(اسلام «اسرائیلياتی» چرا و چگونه بر اسلام قرآنی غلبه کرده است؟)

«پاچه گیری مرشد ارتجاع سیاه در هرات باستان» عنوان خبر و نظری در ویبسایت خبری - تحلیلی گزارشنامه افغانستان است که با سر دبیری جناب رزاق مامون ژورنالیست نامدار کشور همه روزه با خواندنی های جذاب و بکر حاوی اطلاعات افشاگرانه و تأملات هدفمندانه انتشار می یابد. لطفاً به بازنگاشت آن؛ اینجا توجه فرمایید:



((قدوس «خطیبی» اطلاع داد که استاد احمد ضیاء رفعت استاد دانشگاه، نویسنده، شاعر و اهل سیاست از طرف دارالعلوم عالی هرات به رهبری مولانا جلیل الله مولوی زاده طی حکمی به خاطر چاپ مجموعه شعری تحت نام (رفتن رسیدن نیست) کافر و مرتد اعلان گردیده است. کاوه «جبران» در یادداشتی نوشت: فتوای کفر یک شاعر؛ در ناف سرزمین پنج هزار ساله: هرات باستان! با هیاهویی از دموکراسی و حقوق بشر و دومین مغز متفکر جهان. این طوری هیچ چیزی در امان نیست. حنا هوایی که برای تنفسش باید طهارت کنی. مام سترون و پنیارهی به نام وطن، چه خوابی برای ما دیده است؟!))

به دنبال این حرف و حدیث؛ فوتوی نامه 787 شعبه عقاید و مناظره دارالعلوم عالی هرات آمده است که سرخط برجسته آن «کفر والحاد ضیاء رفعت استاد پوهنتون کابل» می باشد و هم به درستی؛ توجه داده شده است که:

ملت مؤمن و متدین افغانستان آگاه باشید!

این نامه حاوی سوالی است بدین شرح: به محضر دارالافتا و شعبه عقاید و مناظره رسانیده میشود که ضیاء رفعت استاد پوهنتون کابل در اشعاری که اخیراً سروده و به نشر رسانیده است، جملات کفری و الحادی فراوانی را به کار برده که عده ای به علت عدم اطلاع بر مضامین کفری آن به نشر و پخش آن و عده دیگر به علت عدم درک معانی الحادی آن به سرودن آن در شبکه های تلویزیونی و فضا های مجازی و غیره اقدام نموده اند. لهذا از مرکز فقهی و عقیدوی فوق تقاضا میشود تا حکم شرعی شخص مذکور و کسانی را که به نشر و پخش و سرودن این اشعار اقدام نمایند؛ بیان نموده ممنون فرمایید. (محصلین پوهنتون هرات و جمع کثیری از مردم متدین و غیر هرات باستان)

سپس جواب داده میشود:

ملت مؤمن و متدین افغانستان! بنا به فرموده پیامبر اکرم (ص) در نزدیکی قیامت عده ای ظاهر میشوند که به طور آشکار به خداوند، ملائکه، انبیا و کتب الهی کفر ورزیده و قیامت، جنت و دوزخ و عقاید دیگر اسلامی را امور خیالی دانسته مورد استهزاء قرار میدهند. چنانچه در حدیث مبارک است که... قیامت بر پا نمیشود تا زمانیکه عده ای به طور آشکار به پروردگار عالم کفر ورزند.

با مطالعه اثر الحادی «رفتن، رسیدن نیست!» به خوبی واضح میگردد که مؤلف آن ضیاء رفعت استاد پوهنتون کابل در قالب اشعار شکسته که با وزن و قافیه هماهنگی ندارد جملات نهایت کفری و الحادی را به خداوند، ملائکه، انبیا، کتب الهی و احکام شرعی به کار برده است. چنانچه در صفحه 15 کتاب خود؛ مخاطب خود را خدای هستی خوانده و او را از خداوند آفریدگار تر دانسته چنین سروده است:

زلال صبحی و از بحر آبدار تری
تو از بهار طبیعت به ما، بهار تری
خدای هستی محوی نه محو هستی کس
خدای گونه از او آفریدگار تری

به همین نهج تعداد دیگری از اشعار یاد شده هم با پیشداوری های ذهنی؛ توام با هر مصراع آورده میشود و آخر هر مصراع هم «نعوذ بالله» دارد. اینجا جهت اختصار تنها مصراع ها از نظر تان میگذرد:

منم سرآمد صبر اشتباه خوانده در قرآن
به نام دیگر این افتخار ، تازه فهمیدم
یکی به عرش، یکی در بهشت سخت سرگردان
خدا نماند کسی را به کار ، تازه فهمیدم
بساز چاره درد مرا نه با دوا و دعا
به این دو نیست اعتبار ، تازه فهمیدم
به هیچ روی نخواهد دوباره کس شود زنده

سرم چو خورد به سنگ مزار، تازه فهمیدم

مهم این است که تا حشر، خدا، شاه بود
مهم این نیست که یک لحظه بشر خوش باشد.

کمی کنار بیا قدر دانیت با ما
تمام بار غم آسمانیت با ما
به یک گناه براندی فرشته را از خود
چه دم زنی دیگر از مهربانیت با ما
به نرخ روز بهشت تو را خریدارم
حساب مشتری آن جهانیت با ما
جهان به کوشش پیغمبران نگشت اصلاح
دیگر مدیریت بندگاتیت با ما
تو همچنان خدا باش آسمان ها را
روند کار زمینی و زمانیت با ما

حق داشت که شیطان نزند سجده بر این آدم نادان
پی برده ام امروز، کی ام، از چه تبارم، چقدر دیر!؟

http://www.razaqmoon.com/2017/06/blog-post_890.html

به نظر میرسد که نامه؛ صفحه یا صفحات دیگری هم دارد که کاپی - نشر؛ نشده است و ما نیز مشت نمونه خروار؛ به همین ها بسنده می کنیم.

اگر شعر گونه های بالا فاقد غلط های چاپی و اقتباسی باشد؛ معلوم است که «شکسته»گی هایی دارد و به لحاظ شعری؛ کاستی هایی نیز؛ تا جاییکه بعضاً به نثر مانده تر میگردد ولی به هیچ روی؛ نگارش مفهومی و معنایی نیست؛ یعنی عمدتاً احساس ها و تأثرات عاطفی است که توسط آنها بروز میگردد. با تمام اینها چیزی به مصداق فقهی «کفر و الحاد» از آنها نمیتوان برداشت کرد. و برعکس میتوان و باید معانی کم و بیش منبسطه از آنها را؛ مثلاً از این قرار دریافت کرد:

چنانی که ملا و مفتی و واعظ... «اسرائیلیاتی» به تصویر می کشند؛

مهم این است که تا حشر، خدا، شاه بود
مهم این نیست که یک لحظه بشر خوش باشد.

اگر که ما در تبیینات عاطفی ای از این دست؛ اطلاق «کفر» نماییم؛ با ضریب صد ها و هزار ها اشعار و مناجات های منظوم شعرای عارف مانند مولانا جلال الدین بلخی، بیدل، عطار، سنایی، خواجه عبدالله انصاری، حافظ شیرازی، حکیم عمر خیام، علامه اقبال و اینگونه قریب همه شعرای قدیم و جدید سرزمین های اسلامی به شمول عرب ها را میتوان تکفیر کرد؛ و این شکوائیه درد الود شیخ الرئیس ابو علی سینای بلخی مصداق می یابد که فرمود:

کفر چو منی گزاف و آسان نیوَد
محکمتر از ایمان من؛ ایمان نیوَد
در دهر چو من یکی و آنهم کافر؟!
پس در همه دهر یک مسلمان نیوَد

تمثیل «موسی و شبان» در مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی؛ بیشتر از هرگونه شرح و تفسیر کتابی و روایی و عقلی و نقلی، میرساند که خداوند عالم؛ بزرگتر از آن است که ناله و شکوه و احیاناً خطاب های توأم با نومیدی ها و عصیان ها و اصطلاحات و جملات ناخراش و ناتراش بنده گانش را وقعی بگذارد. به گمان این کمترین؛ کسانی چون این بنده و جناب ضیاء رفعت استاد پوهنتون؛ شان و مرتبه حتی یک موی بیشتر یا کمتر از آن شبان نخواهیم داشت و نیز فلان و بهمان ملا و مفتی؛ کدام افضلیت و درایتی فراتر از حضرت موسی که اتصال به وحی دارد؛ نمیتوانند داشته باشند!

به خصوص که طبق نصوص قرآنی؛ پیشوایان دینی این مسئولیت عظیم را بردوش دارند که خداشناسی و دینیات بی غل و غش و آیات هدایت را به نیکویی و زیبایی و توانایی بایسته به مردمان و خصوصاً نسل های نورس بیاموزانند و این ناکامی و گناه و خطای آنها به درجه اولی است که افراد و مردمان تحت ارشاد و هدایت شان؛ نافهم و بدفهم و گمراه و معترض و دردمند و خشمگین میگردند و تا حد شکوه و شکایت از عدالت و قدرت متعال الهی به تردید و نومیدی میرسند.

دید موسی یک شبانی را براه
کو همی گفت ای خدا و ای اله
تو کجایی تا شوم من چاکرت
چاروقت دوزم کنم شانہ سرت
جامهات شویم شپشہات کشم
شیر پیشت آورم ای محتشم
دستکت بوسم بمالم پایکت
وقت خواب آید بروم جایکت
ای فدای تو همه بزہای من
ای بیادت ہیہی و ہیہای من
زین نمط بیہودہ می گفت آن شبان
گفت موسی با کی استی؛ ای فلان
گفت با آنکس کہ ما را آفرید
این زمین و چرخ ازو آمد پدید
گفت موسی: ہای بس مدبر شدی
خود مسلمان ناشدہ کافر شدی
گند کفر تو جهان را گندہ کرد
کفر تو دیبای دین را ژندہ کرد
چارق و پاتابہ لایق مر تو راست
آفتابی را چنین ہا کی رواست
گر نبندی زین سخن تو حلق را
آتشی آید بسوزد خلق را

.....

گفت ای موسی دہانم دوختی
وز پشیمانی تو جانم سوختی
جامہ را بدرید و آہی کرد تفت
سر نہاد اندر بیابانی و رفت
وحی آمد سوی موسی از خدا
بندہی ما را ز ما کردی جدا
تو برای وصل کردن آمدی

یا برای فصل کردن آمدی
 هر کسی را سیرتی بنهادهم
 هر کسی را اصطلاحی داده‌ام
 ما بری از پاک و ناپاکی همه
 از گرانجانی و چالاکي همه
 من نکردم امر تا سودی کنم
 بلکه تا بر بندگان جودی کنم
 ما زبان را ننگریم و قال را
 ما روان را بنگریم و حال را
 ملت عشق از همه دینها جداست
 عاشقان را ملت و مذهب خداست
 چونک موسی این عتاب از حق شنید
 در بیابان در پی چوپان دوید
 بر نشان پای آن سرگشته راند
 گرد از پوره بیابان بر فشاند
 عاقبت دریافت او را و بدید
 گفت مژده مژده؛ دستوری رسید
 هیچ آدابی و ترتیبی مجو
 هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو

.....

ولی نظر به زمینه های آموزشی و تعلیمی ملاصحابان به طور خاص و نظر به محیط فرهنگی - دینی آمیخته با خرافات و جهل و «اسرائیلیات» که افراد مردم و ملا و عوام ما در آن از بچه گی محکوم بوده و هستند؛ عجیبی هم ندارد که آنان همه چیز را سیاه و سفید و کفر و ایمان ببینند و از سر تا پا؛ جریانات و پدیده ها؛ و اشخاص و افکار و آثار و کردار آنها را تنها با قاعده «شیر و خط» به این یا آن مسما نمایند. خصوصاً در آشفته بازار امروزی که اسلام داعشی داریم؛ اسلام طالبانی داریم؛ اسلام وهابی داریم، هزاران اسلام سلفی و جهادی و اخوانی و ولی فقیه ای و مرجع تقلیدی و شیخی و شاهی و تنظیمی و حزبی و درباری و مشری و خانی و ملکی و... و... داریم. که قریب همه منبعث از «اسرائیلیات» و اسلام «اسرائیلیاتی» است تا اسلام قرآنی!

میتوان بی ترس از اشتباه گفت که امروز؛ تعداد اسلام ها به تعداد مدعیان مسلمانی؛ متعدد و متکثر است و حتی قرن ها پیش حساب از مرز فرقه ها و شعبه های «هفتاد و دو ملتی» گذشته بوده است.

یک گونه اسلام هم همین است که درین پرسش و فتوا دیدیم و می بینیم. "اسلام حدیث های افواهی" که چه بسا عین «اسرائیلیات» است و نه زمینه ای در قرآن مجید؛ یعنی اساس یگانه دین اسلام و پیامبری حضرت محمد؛ دارد و نه تطابقی با آن.

طوریکه بنده منجمله در مقاله «آیا پیامبر اسلام "کاتب حدیث" و "حافظ حدیث" داشت؟» و در گزیده هایی از "تاریخ تمدن اسلام" نشان داده ام عظیمترین فاجعه در تاریخ اسلام؛ فاجعه «جعل حدیث» بوده است. با اینکه در همان اوایل اسلام هم؛ این جریان شدیداً به افتضاح کشیده و بر این فاجعه و قوف نسبی حاصل شده بوده است که ریفورم "صحیح" سازی احادیث؛ ثبوت بزرگ آن است؛ معهداً نتوانسته است تمامی پیامد های شوم آن؛ رفع و دفع گردد:

<http://ariaye.com/dari10/siasi/eftekhhar6.html>

از آن جمله «احادیث»ی که میانی کلیدی ایدئولوژی طبقات حاکمه اسلامی را سفت میکرده اند؛ به حد کافی باقی و مقبول و مطاع نگهداشته شده اند. "خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم یجیء اقوام تسبق شهادة احدهم یمینه و یمینه شهادته" گویا حدیث خیریه و قول بیچون و چرای پیامبر اسلام است که چنین معنی میدهد:

«بهترین مردم (مردمان) قرن من هستند؛ سپس کسانی که در پی ایشان می آیند و سپس دیگرانی که در پی آنان می آیند. پس از ایشان، مردمانی می آیند که گواهی هر یک، سوگندشان و سوگند هر کدام گواهی شان را نقش می کند»

مفاد این حدیث؟! گویا نشانگر برتر بودن سه نسل از دیگر مسلمانان است: صحابه یعنی کسانی که حتی یکبار هم که شده با پیامبر اسلام دیدار و صحبت کوتاهی کرده اند، تابعین یعنی پیروان صحابه؛ و تابعین تابعین.

طراحان ایدئولوژی حاکمه اسلامی از سوی دیگر، هر قرن و نسل را معادل صد سال گرفته اند و دوران سلف را کلاً سه صد سال می پندارند.

این حدیث نه فقط آشکارا مخالف قرآن و سیرت راستین رسول الله است بلکه تاریخ رسمی اسلام هم به شدت بطلان آنرا اثبات نموده و نشان داده است. یکی از متفکران روشن بین اسلامی در مورد سلفیان؛ سخنانی دارد که متأسفانه با اندکی تفاوت؛ بر کُل جریان بینش و روش متحجرانه "مولوی" سازی و "ملا" پروری اسلامی نیز انطباق می یابد. توجه فرمائید:

به عقیده اسلامی، سلفی گر در پی آن است که جامعه های گذشته سلطه ی خویش را بر آیندگان هموار کنند؛ گویی گذشتگان، زندگانی در بدن آیندگان، و پدران، زندگانی در اجساد فرزندان هستند.

به باور اسلامی: "سلفیان چون فهم کتاب (قرآن) و سنت را مقید به فهم صحابه کرده اند، به جمود عقلی گرفتار شده اند؛ به گونه ای که اگر با یکی از آن ها مذاکره کنی، دائماً به زبان «ابن تیمیه» سخن می گوید و پیوسته برای تو از سخنان گذشتگان نقل می کند. آنان مذهبشان را بر عقل استوار نمی کنند، بلکه تکیه گاهشان را نقل قرار می دهند؛ از این رو، از بحث عقلی و مناظره ی فکری می گریزند و تنها بر مسائلی تکیه می کنند که نصی قطعی یا ظنی بر آن اقامه شده باشد. آنچه در نظر آنان پسندیده است، قیل و قال گذشتگان است و آن ها زبان گذشتگان اند و در رابطه با عقل و نقل، می گویند که نقل؛ اساس هر فکر و اندیشه ای است و عقل، چیزی جز تابع و خادم نقل نیست. (سامر اسلامی، «تحریر العقل من النقل» ص 179)

و اما تاریخ های رسمی اسلامی مبین آن است که "خود سلف و طبقات مختلف آن نیز در حوزه های مختلف - که در پی می آید - این گونه از گذشتگان و سلف خود پی روی نمی کردند:

1) مسائل اجتماعی: زندگی صحابه، تابعین و تابعین تابعین، هرگز به یک صورت نبود و در همان نیمه ی نخستین قرن اول تغییرات بنیادینی در آن به وجود آمد. در مکه، بیش تر مسلمانان با لباس دوخته آشنا نبودند، اما در مدینه با آن آشنا شدند و حله های یمنی و غیر عربی فاخر بر تن کردند. در حالی که در صدر اسلام، مسلمانان جز خرما و گوشت شتر و گوسفند، چیز دیگری را نمی شناختند؛ بر اثر فتوحات و ارتباط با دیگر ملت ها، انواع خوراکی ها و آشامیدنی ها در میانشان رایج شد.

در حالی که در ابتدا خانه هایشان با خشت و گل ساخته شده بود، اما رفته رفته از مصالح دیگر نیز در ساخت آن ها استفاده کردند؛ و در حالی که بسیاری از این تحولات در زمان خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام شد، آن حضرت هرگز به این امور هشدار ندادند و از این مسائل نیز استقبال کردند.

خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه و حتی در مدینه انگشتر به دست نمی کردند، اما هنگامی که شنیدند پادشاهان نامه ای را که بر آن مهر نخورده باشد نمی خوانند، انگشتری از نقره انتخاب کرد که عبارت «محمد رسول الله» در سه سطر بر آن نقش شده بود، و از آن پس، با این انگشتری نامه ها را مهر می کردند.

در دوره‌های بعد نیز مسلمانان همواره در مسائل اجتماعی خود، همگان با شرایط روز جامعه پیش می‌رفتند. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود: در حالی که خود مسلمانان قرن‌های نخستین اسلام، به پی‌روی از روش سلف خود پای‌بند نبودند، چگونه امروز مسلمانان باید به روش سلف در حوزه مسائل اجتماعی عمل کنند؟

2) حوزه‌ی اعتقادی: مشکلات عقیدتی در صدر اسلام، با رجوع به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حل و فصل می‌شد و نیازی به مباحث عقلی در مسائل اعتقادی نبود؛ اما پس از آن حضرت، شرایط کاملاً دگرگون شد؛ ورود اندیشه‌های بیگانه و القای شبهه‌های جدید که به علت فتوحات در میان مسلمانان رواج یافته بود از یک‌سو، و نیازها و اقتضائات جدید از سوی دیگر، موجب عقل‌گرایی و توجه به استدلال و مباحثه‌های علمی شد و در نتیجه، اختلاف دیدگاه‌ها و قرائت‌های مختلف به وجود آمد.

افرادی همانند «عبدالله بن عباس» به رد شبهه‌ها در مسائل مستحدثه پرداختند؛ مسائلی که نه تنها در گذشته سابقه‌ای نداشت، بلکه اگر در دوران صحابه مطرح می‌شد، آنان مسلمانان را از این مباحث نهی می‌کردند. تابعینی همانند «حسن بصری»، «عمر بن عبدالعزیز»، «عطاء بن ابی‌ریاح»، «سلیمان بن یسار» و «طاووس بن کیسان» نیز رسماً وارد مباحثی شدند که هرگز در زمان صحابه مطرح نشده بود. کتاب «الاسماء و الصفات» بیهقی پر از مناظره‌ها و استدلال‌های منطقی است که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده است.

3) حوزه‌ی فقه: در دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چندان نیازی به مباحث عمیق فقهی نبود و با مراجعه‌ی مستقیم به ایشان، پرسش‌های مسلمانان در فروع فقهی پاسخ داده می‌شد؛ اما در دوره‌های بعدی، به دلیل وجود مسائل مستحدثه، فقیهان بزرگی ظهور کردند و فتواها، احکام و مسائل تازه‌ای مطرح کردند که هیچ یک از این مسائل به ذهن صحابه نیز خطور نمی‌کرد. دستور عمر بن عبدالعزیز مبنی بر ممنوعیت ساخت و ساز در «منا» به علت ازدیاد زائران، «الطبقات الکبری»، ج 5 ص 268) فتوای فقیه تابعی مشهور «عبدالرحمن ابی‌لیلی» مبنی بر پذیرش گواهی کودکان بر ضد یک‌دیگر در باره‌ی جراحات یا پاره کردن لباس، («المبسوط»، ج 3 ص 153) از جمله مواردی است که در زمان صحابه سابقه‌ای ندارد.

4) حوزه‌ی سیاسی: در حوزه‌ی سیاسی نیز چنین است. در حالی که به ادعای اهل سنت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زمام امور مسلمانان را به خود آنان واگذاشت تا ایشان، خود برای سرنوشت خویش تصمیم بگیرند، [شیعه این نظر را ندارد] خلیفه‌ی اول، به سیره‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل نکرد و اختیار خلافت را به خود مردم و انهداد و عمر را به جای خود برگزید (استخلاف)؛ عمر نیز هنگام مرگ به سیره‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر عمل نکرد و شورایی را برای انتخاب خلیفه مشخص نمود (شورا)؛ علی (ع) توسط انبوه مردم به خلافت برگزیده شد و معاویه از راه «استیلا» و «غلبه» به قدرت رسید و پس از وی نیز «وراثت»، راهکار انتقال قدرت و تعیین خلیفه شد.

در جنگ‌های جمل، نهروان و صفین هر دو طرف، به عقیده‌ی اهل سنت، صحابه بودند. در این میان کدام یک بر حق، و کدام یک بر باطلند؟ آیا امکان دارد دو طرف بر حق باشند، در حالی که در برابر هم قرار دارند؟

[ابوالاعلی مودودی، در کتاب «خلافت و ملوکیت»، چگونگی تبدیل خلافت به سلطنت را در دوران خلیفه‌ی سوم، به دقت بررسی کرده است. (18:-) هم‌چنین ر.ک (19:-)]

نیم اسلام رسمی و عملی؛ «اسرائیلیات» است!

به برکت تحقیقات و تأملات انتقادی انجام گرفته خصوصاً در 2 - 3 قرن پسین توسط محققان دانشمند جهانی و روشنفکران و اصلاحی‌اندیشان خود عالم اسلام؛ خیلی از احکام و فرمایشات تابو شده و به قدسیت رسیده؛ مانند یخ در آفتاب ذوب شده اند و یکی از آنها هم تحکم منظوم مشهور جناب علامه اقبال پدر معنوی پاکستان است که:

اسلام؛ به ذات خود ندارد؛ عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست!

در یک سخن؛ اسلام رسمی و عملی 14 قرنه همان داده های «واعظ و ملا» بود و هست که خود جناب علامه در جایی دیگر به نظم کشیده اند:

زما؛ بر واعظ و ملا؛ سلامی
ولی تاویل شان در حیرت آورد
که پیام خدا دادند؛ ما را
خدا و جبرئیل و مصطفی را

قابل شدن کدام «ذات» تجربیدی غیر از این به اسلام؛ که در دسترس توده های مسلمان نبوده و نمی توانسته است بوده باشد؛ چنانکه تا همین امروز هم وضع بدان منوال است؛ یاوه ای بیش نبوده است و نخواهد بود. تازه آنچه که خدا و جبرئیل و مصطفی را به حیرت فرو برد؛ مگر به ضریب هزاران در هزاران؛ نمی تواند عامل اساسی «هرعیب که هست در مسلمانی ما» بیچاره ها باشد؟!

مشخصاً در آمیخته گی ی 50 تا 80 درصدی آنچه که «اسرائیلیات» خوانده میشود؛ را با اسلام و معارف اسلامی و تفاسیر اسلامی و احادیث اسلامی و فقه و شریعت اسلامی؛ چه چیزی غیر از همان «عیب» مورد نظر علامه؛ میتوان خواند؛ آنهم نه عیب اصغر که عیب اکبر؟!

«اسرائیلیات»؛ «عیب» اکبر در ذات اسلام:

در گذشته قاطعانه عرض کرده ام که؛ "اصل اسلام (صرف نظر از اینکه به لحاظ علمی چه هست و چه نیست) در متون و اصول بنیانی اش؛ همانی نیست که در توحش و بربریت دولتی و ضد دولتی افغانستان کنونی، پاکستان امروز و دیروز (و فراتر: در جهان اسلام امروز و دیروز) نمو دار می گردد و فاجعه آفرینی می کند .

اسلام در اساس به تناسب خشونت های منابع مقدس یهودی و عیسوی و خیلی از ادیان قدیم دیگر؛ از نظر محققان فراوان عالم؛ و به دلایل و براهین روشن بسیار؛ نسخه اصلاح شده و خشونت زدایی شده (در حدود امکانات زمانه و مخاطبانش) می باشد ولی به حق که توسط «قدرت» ها (ی رجاله ای دیروزی و امروزی و بخصوص ابر قدرت ها)؛ عملاً به ضد خودش تبدیل شده است."

خوشبختانه در مقام نقد "معارف اسلامی" یک واژه و اصطلاح متفقاً علیه وجود دارد که پیرامون آن از همان سپیده دم اندیشیدن ها و تأملات اسلامی؛ کتاب ها و رساله های بسیار و گاه سخت معتبر و مستند و سازنده پرداخته شده است.

این واژه و مقوله کلیدی عبارت است از «اسرائیلیات»!

در رابطه؛ فشرده و ویرایش شده یک متن تحقیقی تازه از منابع اسلامی همزبان را بخوانید و دقت نمایند که این مقوله مبین چه روند مصیبت آفرین متداوم در معارف اسلامی و قبل از همه در تفاسیر قرآن و جعل حدیث می باشد که طی 1400 سال انباشته شده و مبنای شریعت اسلام و اخلاقیات اسلامی ی معمولی و مروج قرار گرفته است:

اسرائیلیات چیست؟

((اسرائیلیات گاهی در معنایی ویژه، فقط بر آن دسته از روایاتی اطلاق می گردد که صیغه یهودی دارد؛ و از طریق فرهنگ یهودی وارد حوزه اسلامی می شود؛ و گاهی در معنایی گسترده تر، هر آنچه را که صیغه یهودی و مسیحی دارد و در منابع اسلامی داخل شده، و گاهی در مفهومی گسترده تر از دو مورد پیشین، به کار رفته و هر نوع روایت و حکایتی را که از منابع غیر اسلامی وارد قلمرو فرهنگ اسلامی می گردد، شامل می شود.

قدیمی ترین منبع موجود که اسرائیلیات را در معنای اصطلاحی آن به کار برده، از مسعودی (م.343ق.) است که در آن افزون بر اطلاق اسرائیلیات بر روایات یهودی و مسیحی، به نمونه هایی از این روایات نیز اشاره کرده است.

در قرن های بعد نیز برخی مؤلفان، ضمن کاربرد این اصطلاح، مباحثی را درباره اسرائیلیات در روند های تفسیری و غیر تفسیری مطرح کرده اند که در این میان، مفسران، بیشتر از دیگران به این موضوع پرداخته اند، تا آنجا که برخی از مؤلفان معاصر تألیفات مستقلی را به این موضوع اختصاص داده اند که از مهم ترین آنها می توان به «الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث» از محمد حسین ذهبی، «الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر» از محمد ابوشهبه و «الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر» از رمزی نعناعه اشاره کرد.

مبدأ نفوذ اسرائیلیات؛ در معارف و باور های اسلامی:

آغاز ورود اسرائیلیات به فرهنگ اسلامی به زمان نفوذ تمدن و فرهنگ یهودی به فرهنگ اعراب بُت پرست قبل از اسلام باز می گردد. پیش از ظهور اسلام، قبایل فراوانی از اهل کتاب در مجاورت مشرکان در «مدینه» و پیرامون آن از جمله «خبیر» و «فدک» زندگی می کردند.

اهل کتاب چون دارای دین و کتاب آسمانی بودند، موقعیت و فرهنگ بالاتری در مقایسه با مشرکان داشتند و نزد آنان از جایگاه علمی ویژه ای برخوردار بودند. مشرکان برای فهم بسیاری از مسائل، از جمله مسائل مربوط به خلقت، تاریخ ملت های گذشته و... به آنان مراجعه می کردند.

افزون بر این، آنان در سال، دو کوچ زمستانی و تابستانی به «یمن» و «شام» داشتند و در این مسافرت ها با گروه های فراوانی از اهل کتاب که در این دو سرزمین ساکن بودند، رفت و آمد و ارتباط داشتند و این ارتباط ها نیز خود عامل دیگری در نفوذ فرهنگ یهودی در فرهنگ عرب جاهلی به شمار می رفت. مراجعه اعراب به اهل کتاب، بعد از ظهور اسلام و پذیرش آیین جدید ادامه یافت و آنان برای فهم برخی ناشناخته ها، اهل کتاب را بر دیگران ترجیح می دادند؛ به ویژه که قرآن نیز در آیاتی، مشرکان را به اهل کتاب ارجاع داده بود.

برخی مسلمانان گمان کردند که این آیات مراجعه آنان به اهل کتاب را مجاز شمرده است؛ چنانکه با وجود نهی صریح پیامبر اسلام نیز از همچو مراجعات منصرف نشدند.

رحلت پیامبر، سبب ورود بیشتر اسرائیلیات به فرهنگ اسلامی شد تا جایکه اسرائیلیات وارد تفاسیر قرآن گردید. به همین جهت ذهبی می نویسد:

داخل شدن اسرائیلیات در تفسیر از اموری است که به «عهد صحابه» باز می گردد.

نو مسلمانان اهل کتاب که در عهد "صحابه"، اسلام را پذیرفته بودند، از عوامل دیگر ورود اسرائیلیات به فرهنگ اسلامی گشتند. اینان با تظاهر به اسلام و سوء استفاده از اعتماد برخی صحابه، خرافات فراوانی را وارد حوزه فرهنگ اسلامی کردند.

ورود و نفوذ این روایات در دوره "تابعان" نیز ادامه یافت؛ بلکه در این عصر بر اثر تساهل گذشتگان، شیوع پدیده داستان سرایی، گرویدن شمار بیشتری از اهل کتاب به اسلام و نیز رغبت بیشتر مسلمانان به شنیدن داستان های ملت های پیشین؛ اسرائیلیات بیشتری وارد تفسیر و حدیث اسلامی شد.

افزون بر این، وجود مفسرانی در این عصر، همچون مقاتل ابن سلیمان که می خواستند نقص و کمبودهای تفسیر را با روایات اسرائیلی برطرف سازند، بر نفوذ بیشتر اسرائیلیات در تفاسیر قرآن افزود.

تا اینکه عصر "تابعان تابعان" فرا رسید. در این عصر نیز علاقه به اخذ روایات اسرائیلی افزونتر شد و گروهی در مراجعه به اهل کتاب، راه افراط را پیش گرفتند، به گونه ای که هر روایت اسرائیلی را می پذیرفتند و آن را صحیح تلقی می کردند.

این گرایش شدید ادامه یافت تا نوبت به عصر "تدوین تفسیر" رسید. در این عصر، برخی مفسران بخش اعظم این روایات اسرائیلی را وارد تفاسیر کردند.

زمینه های گسترش اسرائیلیات:

افزون بر عواملی که اسرائیلیات را در تفسیر و حدیث اسلامی وارد کرد، زمینه ها یا عواملی نیز باعث شد تا این روایات، در دایره های وسیع گسترش یافته، همه شئون اخلاقی، اعتقادی و مذهبی مسلمانان را فراگیرد. این زمینه ها عبارت است از:

1 - ضعف فرهنگی عرب:

مردم جزیره العرب پیش از اسلام و سال ها پس از ظهور اسلام، از نظر فرهنگ و دانش در سطح بسیار پایینی قرار داشتند، به طوری که افراد با سواد میان آنان کمتر یافت می شد؛ بدین سبب همواره در برابر اهل کتاب که موقعیت علمی و اجتماعی برتری داشتند، خاضع و تسلیم اندیشه ها و افکار آنان بودند.

ابن عباس می گوید:

گروهی از انصار از زمانی که بت پرست بودند به جهت اعتقاد به جایگاه علمی والای اهل کتاب، در بسیاری از کارها از آنان پیروی می کردند و تا آمدن مهاجران به مدینه به این روش خود پایبند بودند.

ابن خلدون نیز یکی از اسباب گسترش اسرائیلیات را؛ دوی بودن اعراب، جهالت و بیسوادی آنان و بهره مند بودن اهل کتاب از آیین و کتاب آسمانی دانسته است که این امر باعث شده اعراب، هر آنچه را اهل کتاب می گفته اند، بپذیرند.

2 - کینه و دشمنی شدید یهود:

یهودیان با ظهور اسلام؛ موقعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را از دست رفته می دیدند. از سوی دیگر پیامبر خاتم؛ از میان آنان برانگیخته نشد.

از این رو؛ از اسلام و مسلمانان کینه بسیار شدیدی در دل گرفتند و همواره در صدد ضربه زدن به اسلام و نابودی آن بودند و چون از طریق مقابله نظامی و همدستی با مشرکان نتوانستند به این هدف دست یابند، از در حيله و تزویر وارد شده، با پذیرش اسلام و تظاهر به آن و جلب اعتماد برخی مسلمانان، عقاید خرافی را وارد فرهنگ اسلامی کردند.

3 - ایجاز و گزیده گویی قرآن:

قرآن کریم طبق اسلوب ویژه خود در بازگویی داستان ها و نقل های تاریخی، فقط به ذکر آنچه با هدف و مقصود کلام ارتباط داشته، بسنده کرده و به جزئیات این داستان ها کمتر پرداخته است. این امر، گروهی از صحابه را بر آن داشت تا برای به دست آوردن جزئیات، به اهل کتاب که این داستان ها در کتاب هایشان با تفصیل بیشتری آمده است، مراجعه کنند.

4 - قصه سرایان و همراهی دستگاه خلافت با آنان:

علاقه وافر "صحابه" و دیگران به شنیدن داستان های ملت های گذشته، باعث شد داستان پردازی در صدر اسلام گسترش یابد. اینان با اهداف گوناگون، از جمله کسب مقام، شهرت، مال، بد نام کردن اسلام و فاسد کردن عقاید مسلمانان، داستان های خرافی فراوانی را ساخته و آنها را وارد فرهنگ اسلامی می کردند. طبق نقل ابوشهبه، این کار در اواخر خلافت عمر آغاز و بعد مبدل به حرفه ای شد.

سپس به تدریج، ابزار دست صاحبان سیاست گردید که برای رسیدن به مقاصد خود، از گسترش این پدیده پشتیبانی کردند. نامورترین این افراد تمیم اوس داری است که عمر به او اجازه داد پیش از خطبه های نماز جمعه در «مسجدالنبی» به ایراد موعظه و نقل داستان بپردازد.

این کار در زمان عثمان به هفته ای دو بار افزایش یافت. نیز نقل شده که عمر به "کعب" اجازه داد تا از کتاب های کهن برای او داستان نقل کند و مردم را نیز در شنیدن سخنان او آزاد می گذاشت. اگرچه در روایات دیگری نقل شده که عمر از نقل روایات اهل کتاب به شدت منع و ناقلان این گونه روایات را توبیخ می کرده است.

اما این توبیخ او به نوشتن روایات اهل کتاب مربوط بوده؛ چنان که در نوشتن روایات (احادیث) پیامبر نیز همین سرسختی را نشان می داد؛ اما درباره نقل شفاهی؛ این گونه نبوده است.

این حرفه در زمان معاویه گسترش بیشتری یافت و وی نخستین زمامداری بود که داستان سرایان را برای اهداف سیاسی به خدمت گرفت.

او برای این کار، افرادی را منصوب و برای آنان کار مزد های معینی مقرر کرد، چنان که از وجود برخی صحابه پیامبر نیز برای جعل حدیث بر ضد مخالفان خود استفاده می نمود.

5 - ممنوعیت نگارش حدیث:

ممنوعیت نگارش حدیث پیامبر(ص) که در صدر اسلام پدید آمد و تا یک قرن بعد ادامه یافت، به دستور خلفا، به ویژه خلیفه دوم بود. خلای حاصل از نگارش حدیث و نشر آن، زمینه مناسبی را برای بدعت های یهودی و یاهو های مسیحی و افسانه های زرتشتی، به ویژه از سوی یهود و نصارا پدید آورد.

محمود ابوریه می نویسد:

«از جمله پیامدهای تأخیر تدوین حدیث تا پس از قرن اول، باز شدن درهای جعل حدیث و رونق گرفتن آن بود، به حدی که احادیث موضوعه فراوانی در منابع اسلامی وارد شد.»

6 - مسامحه در نقل و بررسی روایات:

از دیگر زمینه های نشر و گسترش اسرائیلیات، تسامح صحابه، تابعان و دیگر مفسران و راویان حدیث است که بدون توجه به موثق بودن راویان این احادیث و سازگار بودن مضمون این روایات با کتاب خدا، سنت پیامبر و عقل، آنها را برای دیگران نقل یا در کتاب های تفسیری خود ثبت می کردند و بدین وسیله، کتاب های تفسیری را از این روایات انباشتند.

آثار و پیامدهای اسرائیلیات:

ورود و نفوذ اسرائیلیات به فرهنگ اسلامی، آثار سوء فراوانی را در پی داشت که عمده ترین آنها عبارت است از:

1 - آمیخته شدن تفسیر و حدیث صحیح اسلامی با خرافات:

روایات اسرائیلی چون به طور عمده، ساخته دست یهود و جاعلان حدیث بود، هیچ گونه تطبیقی با واقعیت نداشت و این امر سبب آمیختگی روایات صحیح و غیر صحیح شد به گونه ای که احمد بن حنبل می گوید:

"سه چیز اصل و واقعیتی ندارد و یکی از آنها تفسیر است".

2 - فساد و انحراف در عقاید مسلمانان:

نقل عقاید باطل اسرائیلی و انتساب آن به پیامبر اسلام و دیگران باعث شد تا برخی از مذاهب اسلامی، بدون تحقیق این روایات را پذیرفته و آنها را به صورت عقیده و اصول خود برگزینند.

3 - مشبوه کردن چهره اسلام:

ورود اسرائیلیات به فرهنگ اسلامی، باعث شد تا عده ای اسلام را دینی خرافی دیده و بگویند: اسلام می کوشد پیروانش را با تعالیم پوچ و واهی که با هیچ معیار عقلی سازگاری ندارد، سرگرم سازد؛ چنان که برخی مستشرقان، بعضی از این روایات را از منابع اسلامی استخراج کرده و با ترویج آنها در صدد بدنام کردن اسلام و ضربه زدن به آن هستند.))

لینک منبع: لطفاً به اینجا مراجعه و تفصیل تألیف را با ماخذ های عدیده آن ببینید!

<http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/4227/8005/104961/%D8%A7%D8%B3%D8%B1%D8%A7%D8%A6%DB%8C%D9%84%DB%8C%D8%A7%D8%AA>

بدینگونه بایستی با زبان شاعر گفت:

**خواجه در بند نقش ایوان است؛
خانه از پای بست ویران است!**

چنانکه ملاحظه فرمودید؛ از صدر اسلام و حتی از قبل اسلام؛ هیئ اسرائیلیات است که با آنچه معارف اسلامی خوانده میشود؛ تداخل داده شده میرود و شامل روایات و احادیث و مهمتر از همه تفاسیر قرآن و بالنتیجه شریعت و اخلاقیات اسلامی در مذاهب گوناگون آن میگردد.

نه نویسنده و مؤلف و محقق فوق اشاره ای داشت که گاهی هم بوده که حاکمان و امامان و ملایان و خواجه گان و صوفیان و متفکران اسلامی برای نقد و سره کردن و تقطیر و تلطیف معارف اسلامی و پاکیزه کردن آن از اسرائیلیات و انحراف ها و بدعت های مضر دیگر کاری کرده و به نتیجه ای رسیده باشند؛ و نه ما و شما و دیگران درین راستا از کارنامه و عزم و اقدام موثر و مؤفقی آگاهی داریم.

پس میتوان نتیجه گرفت که اقلأً نیمی از آنچه که «معارف» اسلامی می انگاریم و یا به طور خلاصه «اسلام» میدانیم، در همه «هفتاد و دو ملت» و بیشتر از آن به گونه های مدون؛ اسرائیلیات است.

ولی در گونه های غیر مدون و عوامانه و شفاهی و فولکلوریک؛ این نسبت مسلماً به 75 تا 80 الی 90 درصد نیز خواهد رسید.

شواهد از کتاب مقدس یهودی:

از بخش نخست؛ نتیجه گرفتیم که اقلأً نیمی از آنچه که «معارف» اسلامی می انگاریم و یا به طور خلاصه «اسلام» میدانیم، در همه «هفتاد و دو ملت» و بیشتر از آن به گونه های مدون؛ اسرائیلیات است.

ولی در گونه های غیر مدون و عوامانه و شفاهی و فولکلوریک؛ این نسبت مسلماً به 75 تا 80 الی 90 درصد نیز خواهد رسید.

برای اکنون؛ چون بحث ما در اطراف تروریزم کور و مادون ددمنشانه که تحت نام اسلام راه اندازی و تحریک و تمویل و تجهیز می گردد و نه تنها کشور های چند گانه مسلمان را به تباهی کشانیده بلکه می رود که دنیا را به نگفته ترین و

نشنیده ترین فجایع گرفتار سازد؛ سوال پیدا می شود که آیا این تروریزم بربرمنشانه؛ به نیمه واقعاً اسلامی و قرآنی «معارف اسلامی» مبتنا دارد یا به نیمه و بالاتر از نیمه «اسرائیلیاتی» آن؟

ما و شما همه با مروری به حد اقل از شواهد چندین گانه که ذیلاً پیشکش می گردد؛ به طرز اتوماتیک درست ترین پاسخ را می یابیم و بالنتیجه آفتابی میگردد که رجاله های حاکمه عربی و امپریالیستی و پاکستانی طی ماستر پلان بلند بالا؛ بر اساس نخایر اسرائیلیاتی 1400 ساله در دینیات مدون اسلامی؛ خشونت های بربرمنشانه تر مشمول منابع یهودی و فراتر از آنها را نیز تشدید و ترکیب کرده و بر مبنای همه؛ مدارس بی حساب تروریست پرور را ایجاد و پایگاه ها و آموزشگاه و سایر ملزومات آنان را تأمین و اکمال نموده اند و می نمایند.

اینهم شواهد محکمه پسند از منابع اسرائیلیاتی:

شاهد اول- قتل عام همه ی مردم مدیان:

خداوند به موسی فرمود: "از مدیانیها به دلیل این که قوم اسرائیل را به بت پرستی کشاندند انتقام بگیر. پس از آن، تو خواهی مرد و به اجداد خود خواهی پیوست." پس موسی به قوم اسرائیل گفت: "عده ای از شما باید مسلح شوند تا انتقام خداوند را از مدیانیها بگیرند.

از هر قبیله هزار نفر برای جنگ بفرستید". این کار انجام شد و از میان هزاران هزار اسرائیلی، موسی دوازده هزار مرد مسلح به جنگ فرستاد. صندوق عهد خداوند و شیپورهای جنگ نیز همراه فینحاس پسر الغازار کاهن به میدان جنگ فرستاده شد. تمامی مردان مدیان در جنگ کشته شدند. پنج پادشاه مدیان به نامهای اوی، راقم، صور، حور و رابع در میان کشته شدگان بودند. بلغام پسر بعور نیز کشته شد. آن وقت سپاه اسرائیل تمام زنان و بچه ها را به اسیری گرفته، گله ها و رمه ها و اموالشان را غارت کردند.

سپس همه شهرها، روستاها و قلعه های مدیان را آتش زدند. آنها اسیران و غنایم جنگی را پیش موسی و الغازار کاهن و بقیه ی قوم اسرائیل آوردند که در دشت مواب کنار رود اردن، روبروی شهر اریحا اردو زده بودند.

موسی و الغازار کاهن و همه ی رهبران قوم به استقبال سپاه اسرائیل رفتند. ولی موسی بر فرماندهان سپاه خشمگین شد و از آنها پرسید: "چرا زنده گذارده اید؟ اینها همان کسانی هستند که نصیحت بلعام را گوش کردند و قوم اسرائیل را در فغور به بت پرستی کشاندند و قوم ما را دچار بلا کردند. پس تمامی پسران و زنان شوهردار را بکشید. فقط دخترهای باکره را برای خود زنده نگهدارید" (کتاب مقدس، اعداد، ۳۱، آیات ۱۸-۱).

شاهد دوم- مرتد شدن یهودیان و مجازات آنها:

حضرت موسی جهت دیدار با خداوند به کوه سینا می رود. بازگشت او به طول می انجامد. هارون گوساله ای برای آنها از طلا می سازد و یهودیان گوساله پرست می شوند. خداوند به شدت خشمگین شده و به موسی می گوید: "می دانم این قوم چقدر سرکشند. بگذار آتش خشم خود را بر ایشان شعله ور ساخته، همه را هلاک کنم" (کتاب مقدس، خروج، ۳۲، آیات ۱۰-۹). موسی واسطه شده و خشم خدا را می خواباند. به نزد قوم بازگشته و گوساله را در آتش انداخته و ذوب می کند. سپس به یهودیان مرتد می گوید: "خداوند، خدای بنی اسرائیل می فرماید: شمشیر به کمر ببندید و از این سوی اردوگاه تا آن سوی اش بروید و برادر و دوست و همسایه خود را بکشید" لای ها اطاعت کردند و در آن روز در حدود سه هزار نفر از قوم اسرائیل کشته شدند" (خروج، ۳۲، آیات ۲۸-۲۷).

روز بعد موسی به نزد خدا رفته و خواستار بخشش یهودیان می شود. خدا به او می گوید: "هرکس نسبت به من گناه کرده، اسم او را محو خواهم کرد... من به موقع قوم را به خاطر این گناه مجازات خواهم کرد". خداوند به خاطر پرستش بتی که هارون ساخته بود، بلای هولناکی بر بنی اسرائیل نازل کرد" (خروج، ۳۲، آیات ۳۵-۳۳).

شاهد سوم- شکست عوج پادشاه:

“سپس به جانب سرزمین باشان روی آوردیم. عوج، پادشاه باشان لشکر خود را بسیج نموده، در ادراعی به ما حمله کرد. ولی خداوند به من فرمود که از او نترسم. خداوند به من گفت: ”تمام سرزمین عوج و مردمش در اختیار شما هستند. با ایشان همان کنید که با سیحون، پادشاه اموری‌ها در حشبون کردید.”

بنابر این خداوند، خدای ما عوج پادشاه و همه مردمش را به ما تسلیم نمود و ما همه آنها را کشتیم. تمامی شصت شهرش یعنی سراسر ناحیه ارجوب باشان را به تصرف خود درآوردیم. این شهرها با دیوارهای بلند و دروازه‌های پشت بند دار محافظت می‌شد. علاوه بر این شهرها، تعداد زیادی آبادی بی حصار نیز بودند که به تصرف ما درآمدند. ما سرزمین باشان را مثل قلمرو سیحون پادشاه واقع در حشبون، کاملاً نابود کردیم و تمام اهالی آن را چه مرد، چه زن و چه کودک، از بین بردیم؛ ولی گله‌ها و غنایم جنگی را برای خود نگه داشتیم” (کتاب مقدس، تثنیه، ۳، آیات ۷-۱).

شاهد چهارم- قوم خاص خدا:

گویی قوم برگزیده خداوند وظیفه‌ای جز نابودی دیگران ندارد: “هنگامی که خداوند شما را به سرزمینی که در شرف تصرفش هستید، ببرد، این هفت قوم را که همگی از شما بزرگتر و قویترند نابود خواهد ساخت: حیثیا، جرجاشیا، اموریها، کنعانیها، فرزیهها، حویها و بیوسیاها.

زمانی که خداوند، خدایتان آنها را به شما تسلیم کند و شما آنها را مغلوب نمایید، باید همه‌ی آنها را بکشید. با آنها معاهده‌ای نبندید و به آنها رحم نکنید، بلکه ایشان را بکلی نابود سازید. با آنها ازدواج نکنید و نگذارید فرزندانان با پسران و دختران ایشان ازدواج کنند. چون در نتیجه ازدواج با آنها جوانانان به بت پرستی کشیده خواهند شد و همین سبب خواهد شد که خشم خداوند نسبت به شما فروخته شود و شما را بکلی نابود سازد.

قربانگاه‌های کافران را بشکنید، ستونهایی را که می‌پرستند خرد کنید و مجسمه‌های شرم آور را تکه تکه نموده، بت‌هایشان را بسوزانید؛ چون شما قوم مقدسی هستید که به خداوند خدایتان اختصاص یافته‌اید. او از بین تمام مردان روی زمین شما را انتخاب کرده است تا برگزیدگان او باشید... خداوند آنانی را که از او نفرت دارند بی درنگ مجازات و نابود می‌کند... تمامی قوم‌هایی را که خداوند، خدایتان بدست شما گرفتار می‌سازد نابود کنید. به ایشان رحم نکنید و خدایان ایشان را پرستش ننمایید، وگرنه در دام مهلکی گرفتار خواهید شد...

خداوند، خدایتان زنبورهای سرخ و درشتی خواهد فرستاد تا آن عده از دشمنانان را نیز که خود را پنهان کرده اند، نابود سازد... شما هم به آن قوم‌ها حمله نموده، آنها را از بین خواهید برد” (کتاب مقدس، تثنیه، ۷، آیات ۲۴-۱).

شاهد پنجم- قوانین جنگ:

“هنگامی که به شهری نزدیک می‌شوید تا با آن بجنگید، نخست به مردم آنجا فرصت دهید خود را تسلیم کنند. اگر آنها دروازه‌های شهر را به روی شما باز کردند، وارد شهر بشوید و مردم آنجا را اسیر کرده، به خدمت بگیرید؛ ولی اگر تسلیم نشدند، شهر را محاصره کنید.

هنگامی که خداوند، خدایتان آن شهر را به شما داد، همه مردان آن را از بین ببرید؛ ولی زنها و بچه‌ها، گاوها و گوسفندها، و هر چه را که در شهر باشد می‌توانید برای خود نگه دارید. تمام غنایمی را که از دشمن بدست می‌آورید مال شماست. خداوند آنها را به شما داده است. این دستورات فقط شامل شهرهای دور دست می‌باشد و نه شهرهایی که در خود سرزمین موعود هستند. در شهرهای داخل مرزهای سرزمین موعود، هیچ کس را نباید زنده بگذارید. هر موجود زنده‌ای را از بین ببرید. حیثیا، اموریها، کنعانیها، فرزیهها، حویها و بیوسیاها را بکلی نابود کنید. این حکمی است که خداوند، خدایتان داده است” (کتاب مقدس، تثنیه، ۲۰، آیات ۱۷-۱۰).

شاهد ششم- خداوند خطاب به سموئیل:

“حال برو و مردم عمالیک را قتل عام کن. بر آنها رحم نکن، بلکه زن و مرد و طفل شیرخواره، گاو و گوسفند، شتر و الاغ، همه را نابود کن” (کتاب مقدس، اول سموئیل، ۱۵، آیه ۳).

شاهد هفتم- تسخیر و خرابی شهر عای:

“لشکر اسرائیل پس از این که افراد دشمن را در خارج شهر کشتند، به عای وارد شدند تا بقیه اهالی شهر را نیز از دم شمشیر بگذرانند. در آن روز، تمام جمعیت شهر که تعدادشان بالغ بر دوازده هزار نفر بود، هلاک شدند، زیرا یوشع نیزه خود را بسوی عای دراز نموده بود، به همان حالت نگاه داشت تا موقعی که همه مردم آن شهر کشته شدند. فقط اموال و چهارپایان شهر باقی ماندند که قوم اسرائیل آنها را برای خود به غنیمت گرفتند. یوشع شهر عای را سوزانیده، به صورت خرابه‌ای در آورد که تا به امروز به همان حال باقیست” (کتاب مقدس، یوشع، ۸، آیات ۲۸-۲۴).

شاهد هشتم- نگاه داشتن آفتاب برای کشتار بیشتر:

خداوند آفتاب را یک روز تمام در آسمان نگاه می‌دارد تا اسرائیلیان بتوانند دشمنان بیشتری را نابود سازند: “آفتاب و ماه از حرکت باز ایستادند تا بنی اسرائیل دشمن را نابود کردند. این واقعه در کتاب یاشر نیز نوشته شده است. پس آفتاب، تمام روز در وسط آسمان از حرکت باز ایستاد” (کتاب مقدس، یوشع، ۱۰، ۱۳).

شاهد نهم- مجازات اورشلیم:

“آن‌گاه شنیدیم که خداوند به مردان دیگر فرمود:” به دنبال او به شهر بروید و کسانی را که بر پیشانی‌شان علامت ندارند، بکشید. هیچ کس را زنده نگذارید و به کسی رحم نکنید. پیر و جوان، دختر و زن و بچه، همه را از بین ببرید؛ ولی به کسانی که بر روی پیشانی‌شان علامت هست، دست نزنید. این کار را از خانه‌ی من شروع کنید.” پس با کشتن بزرگان قوم که در خانه‌ی خدا بودند، کشتار را شروع کردند. خداوند ایشان را گفت:” این عبادتگاه را آلوده کنید! حیاط آن را از جنازه پر سازید! دست به کار شوید!” پس ایشان فرمان خدا را در تمام شهر اجرا کردند” (کتاب مقدس، حزقیال، ۹، آیات ۷-۵).

شاهد دهم- قتل عام هفتاد و پنج هزار ایرانی:

هامان رئیس وزرا خساریار شاه توطئه‌ای می‌چیند تا یهودیان را بکشد. استر همسر یهودی خساریار شاه وی را از توطئه آگاه می‌سازد و با تغییر حکم، حکم کشتن مخالفان یهودیان را از خساریار شاه می‌ستاند. آن‌گاه یهودیان ۷۵ هزار ایرانی را قتل عام کردند و به یاد آن از همان زمان تاکنون همه ساله جشن پوریم را برگزار می‌کنند:

“به این ترتیب یهودیان به دشمنان خود حمله کردند و آنها را از دم شمشیر گذرانده، کشتند. آنها در شهر شوش که پایتخت بود، ۵۰۰ نفر را کشتند. ده پسر هامان، دشمن یهودیان، نیز جزو این کشته شدگان بودند. اسامی آنها عبارت بود از: فرزنداتا، دلفون، اسفاتا، فوراتا، ادلیا، اریداتا، فرمشتا، اریسای، اریدای و ویزاتا.

اما یهودیان اموال دشمنان را غارت نکردند. در آن روز، آمار کشته شدگان پایتخت بعرض پادشاه رسید. سپس او ملکه استر را خواست و گفت:” یهودیان تنها در پایتخت ۵۰۰ نفر را که ده پسر هامان نیز جزو آنها بودند، کشته اند، پس در سایر شهرهای مملکت چه کرده اند! آیا درخواست دیگری نیز داری؟ هر چه بخواهی به تو می‌دهم. بگو درخواست تو چیست.

” استر گفت:” پادشاه، اگر صلاح بدانید به یهودیان پایتخت اجازه دهید کاری را که امروز کرده اند، فردا هم ادامه دهند، و اجساد ده پسر هامان را نیز به دار بیاویزند.” پادشاه با این درخواست استر هم موافقت کرد و فرمان او در شوش اعلام شد. اجساد پسران هامان نیز به دار آویخته شد.

پس روز بعد، باز یهودیان پایتخت جمع شدند و ۳۰۰ نفر دیگر را کشتند، ولی به مال کسی دست درازی نکردند. بقیه یهودیان در سایر استانها نیز جمع شدند و از خود دفاع کردند. آنها ۷۵ هزار نفر از دشمنان خود را کشتند و از شر آنها رهایی یافتند، ولی اموالشان را غارت نکردند” (کتاب مقدس، استر، باب ۹، آیات: ۱۶-۵).

شاهد یازدهم- قتل عام ۴۵۰ پیامبر بت پرست در یک روز:

ایلیا به سامره می‌رود و به پادشاه آنان می‌گوید که همه قومش با ۴۵۰ پیامبرشان را جمع کند. ایلیا آنان را از بت پرستی نهی کرده و می‌گوید: “از انبیای خداوند تنها من باقی مانده‌ام، اما انبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند” (اول پادشاه، ۱۸: ۲۲). سپس دو گاو را تکه تکه می‌کنند تا ایلیا و ۴۵۰ پیامبر بعل معجزه کرده و آتش را روشن کنند. آنان شکست می‌خورند: “آنوقت ایلیای نبی به آنها گفت: “این انبیای بعل را بگیرید و نگذارید یکی از ایشان نیز فرار کند”. پس همه آنها را گرفتند و ایلیا آنها را کنار رود قیشون برد و آنها را در آنجا کشت” (اول پادشاهان، ۱۸: ۴۰).

شاهد دوازدهم- برده داری:

“اجازه دارید بردگانی از اقوامی که در اطراف شما ساکنند خریداری کنید و همچنین می‌توانید فرزندان غریبانی را که در میان شما ساکنند بخرید، حتی اگر در سرزمین شما به دنیا آمده باشند. آنان بردگان همیشگی شما خواهند بود و بعد از خودتان می‌توانید ایشان را برای فرزندانان و اگدارید. ولی با برادرانتان از قوم اسرائیل چنین رفتار نکنید” (لاویان، باب ۲۵، ۴۶-۴۴).

“اگر غلامی عبرانی بخری فقط باید شش سال تو را خدمت کند. سال هفتم باید آزاد شود بدون این که برای کسب آزادی خود قیمتی بپردازد. اگر قبل از این که غلام تو شود همسری نداشته باشد و در حین غلامی همسری اختیار کند در سال هفتم فقط خودش آزاد شود.

اگر قبل از این که غلام تو شود همسری داشته باشد، آن گاه هر دو آنها در یک زمان آزاد شوند. ولی اگر اربابش برای او زن گرفته باشد و او از وی صاحب پسران و دخترانی شده باشد، آن گاه فقط خودش آزاد شود و زن و فرزندانش پیش او بمانند. اگر آن غلام بگوید: من ارباب و زن و فرزندانم را دوست دارم و آنها را بر آزادی خود ترجیح می‌دهم، آن وقت اربابش او را پیش قضات قوم ببرد و در حضور همه گوش او را با درفشی سوراخ کند تا از آن پس همیشه غلام او باشد” (خروج، باب ۲۱، ۶-۲).

“اگر مردی دختر خود را به کنیزی بفروشد، آن کنیز مانند غلام در پایان سال ششم آزاد نشود. اگر اربابش که آن کنیز را خریده و نامزد خود کرده است، از او راضی نباشد، باید اجازه دهد تا وی باز خرید شود، ولی حق ندارد او را به یک غیر اسرائیلی بفروشد، چون این کار در حق او خیانت شمرده می‌شود” (خروج، باب ۲۱، ۸-۷).

“اگر کسی غلام یا کنیز خود را طوری با چوب بزند که منجر به مرگ او گردد، باید مجازات شود. اما اگر آن غلام یا کنیز چند روزی پس از کتک خوردن زنده بماند، اربابش مجازات نشود، زیرا آن غلام یا کنیز به او تعلق دارد” (خروج، باب ۲۱، ۲۱-۲۰).

“اگر کسی با وارد کردن ضربه‌ای به چشم غلام یا کنیزش او را کور کند، باید او را به عوض چشمش آزاد کند. اگر کسی دندان غلام یا کنیز خود را بشکند، باید او را به عوض دندانش آزاد کند” (خروج، باب ۲۱، ۲۷-۲۶).

“زمانی که به جنگ می‌روید و خداوند، خدایان دشمنان شما را به دست شما تسلیم می‌کند و شما آنها را به اسارت خود در می‌آورید، چنان چه در میان اسیران، دختر زیبایی را ببینید و عاشق او بشوید، می‌توانید او را به زنی بگیرید. او را به خانه خود بیاورید و بگذارید موهای سرش را کوتاه کند، ناخنهایش را بگیرد و لباسهایش را که هنگام اسیر شدن پوشیده بود عوض کند. سپس یک ماه تمام در خانه شما در عزای پدر و مادرش بنشیند. بعد از آن، می‌توانید او را به زنی اختیار کنید” (تثنیه، باب ۲۱، ۱۳-۱۰).

“شما خدمتکاران، باید مطیع اربابان خود باشید و به ایشان احترام کامل بگذارید، نه فقط به اربابان مهربان و با ملاحظه، بلکه به آنانی نیز که سختگیر و تندخو هستند” (اول پطرس، باب ۲، ۱۸).

“غلامان را نصیحت کن که از دستورهای ارباب خود اطاعت کنند و بکوشند تا در هر امری رضایت خاطر ایشان را فراهم سازند؛ در مقابل گفته‌های ارباب خود نیز جواب پس ندهند؛ یادآوری کن که دزدی نکنند، بلکه در عمل نشان دهند که از هر جهت درستکار می‌باشند. با مشاهده رفتار مناسب شماس است که مردم علاقه مند می‌شوند تا به نجات دهنده ما خدا ایمان بیاورند” (تیتوس، باب ۲، ۱۰-۹).

“ای غلامان، در هر امری مطیع اربابان خود در این دنیا باشید. نه تنها در حضور ایشان به وظایف خود خوب عمل کنید، بلکه به سبب محبت و احترامتان به مسیح، همیشه از صمیم قلب خدمت نمایید. هر کاری را از جان و دل انجام دهید، درست مانند این که برای مسیح کار می‌کنید، نه برای اربابتان. فراموش نکنید که شما پادشاهان را از مسیح خداوند دریافت خواهید کرد، یعنی همان میراثی را که برای شما نگاه داشته است، زیرا شما در واقع غلام مسیح هستید. پس اگر مسیح را خوب خدمت نکنید، خدا نیز پادشاه خوبی به شما نخواهد داد، چون کسی که در انجام وظیفه اش کوتاهی کند، خدا به او رحم نخواهد نمود (کولسیان، باب ۳، ۲۵-۲۲).

“شما اربابان نیز باید با عدل و انصاف با غلامان خود رفتار کنید. فراموش نکنید که خود شما نیز در آسمان ارباب دارید که همیشه ناظر بر رفتار شماس است” (کولسیان، باب ۴، ۱).

شاهد سیزدهم: برخی از مجازات‌های کیفری کتاب مقدس:

مجازات مرگ به سه روش سنگسار، سوزاندن و به دار آویختن آمده است.

۱- مجازات سنگسار:

این مجازات در دین یهود برای موارد زیر وضع شد: قربانی کردن کودک: “هر کس اگر بچه‌ی خود را برای بت مولک قربانی کند، قوم اسرائیل باید او را سنگسار کنند” (کتاب مقدس، لاویان، ۲۰، آیه ۲). جادوگری: “احضار کننده روح یا جادوگر، چه مرد باشد چه زن، حتماً سنگسار شود. خون او به گردن خودش است” (لاویان، ۲۰، ۲۷).

کفرگویی:

فردی در حال نزاع کفرگویی می‌کند: “خداوند به موسی فرمود: او را بیرون اردوگاه ببر و به تمام کسانی که کفر او را شنیدند، بگو که دستهای خود را بر سر او بگذارند. بعد تمام قوم اسرائیل او را سنگسار کنند. به قوم اسرائیل بگو که هر کس به خدای خود کفر بگوید باید او را سنگسار کنند. این قانون هم شامل اسرائیلی‌ها می‌شود و هم شامل غریبه‌ها” (لاویان، ۲۴، آیات ۱۶-۱۳).

کار کردن در روز شنبه: کار کردن در روز شنبه ممنوع بوده و مجازات آن مرگ است: “پس در روز سبت، استراحت و عبادت کنید، چون روز مقدسی است. آن کس که از این آیین سرپیچی نماید و در این روز کار کند باید کشته شود. در هفته فقط شش روز کار کنید و روز هفتم که روز مقدس خداوند است استراحت نمایید. این قانون، عهدی جاودانی است و رعایت آن برای بنی اسرائیل نسل اندر نسل واجب است” (خروج، باب ۳۱، آیات: ۱۶-۱۴).

“یک روز که قوم اسرائیل در بیابان بودند، یکی از آنها به هنگام جمع آوری هیزم در روز سبت، غافلگیر شد. پس او را گرفته، پیش موسی و هارون و سایر رهبران بردند. ایشان او را به زندان انداختند، زیرا روشن نبود که در این مورد چه باید کرد. خداوند به موسی فرمود: “این شخص باید کشته شود. تمام قوم اسرائیل او را در خارج اردوگاه سنگسار کنند تا بمیرد”. پس او را از اردوگاه بیرون برده، همانطور که خداوند امر فرموده بود وی را کشتند” (اعداد، ۱۵، ۳۶-۳۲).

بت پرستی : “اگر بشنوید مرد یا زنی در یکی از شهرهای سرزمینتان از عهد خدا تخلف نموده، بت یا خورشید و ماه و ستارگان را که من پرستش آنها را اکیداً قدغن کرده ام عبادت می‌کند، اول خوب تحقیق کنید و بعد که معلوم شد چنین گناهی در اسرائیل بوقوع پیوسته است، آنگاه آن مرد یا زن را به بیرون شهر ببرید و سنگسارش کنید تا بمیرد” (تثنیه، ۱۷، ۵).

تبلیغ بت پرستی: هر کس تشویق به بت پرستی کرد؛ “او را بکشید. دست خودتان باید اولین دستی باشد که او را سنگسار می‌کند و بعد دستهای تمامی قوم اسرائیل. او را سنگسار کنید تا بمیرد، چون قصد داشته است شما را از خداوند، خدایان که شما را از مصر یعنی سرزمین بردگی بیرون آورد دور کند” (تثنیه، ۱۳، ۹-۱۰).

پسر لجوج و سرکش: “و بگویند:” این پسر ما لجوج و سرکش است، حرف ما را گوش نمی‌کند و به ولخرجی و میگساری می‌پردازد”. آن گاه اهالی شهر او را سنگسار کنند تا بمیرد. به این طریق، شرارت را از میان خود دور خواهید کرد و همه جوانان اسرائیل این واقعه را شنیده، خواهند ترسید” (تثنیه، ۲۱، ۲۰-۲۱).

زنا در موارد زیر:

زنی که ازدواج کرده و سپس روشن می‌شود که باکره نبوده است. “اگر فردی با همسر شخص دیگری زنا کند، مرد و زن هر دو کشته شوند” (تثنیه، باب ۲۰، آیه ۱۰). “ریش سفیدان، دختر را به در خانه پدرش ببرند و مردان شهر او را سنگسار کنند تا بمیرد، چون او در اسرائیل عمل قبیحی انجام داده است و در زمانی که در خانه پدرش زندگی می‌کرد، زنا کرده است. چنین شرارتی باید از میان شما پاک گردد” (تثنیه، ۲۲، ۲۱-۲۰).

“اگر مردی در حال ارتکاب زنا با زن شوهرداری دیده شود، هم آن مرد و هم آن زن باید کشته شوند” (تثنیه، ۲۲، ۲۲). “اگر دختری که نامزد شده است در داخل دیوارهای شهر توسط مردی اغوا گردد، باید هم دختر و هم مرد را از دروازه شهر بیرون برده، سنگسار کنند تا بمیرند. دختر را بخاطر اینکه فریاد نزده و کمک نخواست است و مرد را بجهت اینکه نامزد دیگری را بی حرمت کرده است” (تثنیه، ۲۲، ۲۴-۲۳).

صاحب گاو قاتل: “اگر گاوی به مرد یا زنی شاخ بزند و او را بکشد، آن گاو باید سنگسار شود و گوشتش هم خورده نشود، آن وقت صاحب آن گاو بی گناه شمرده می‌شود. ولی اگر آن گاو قبلاً سابقه شاخ زنی داشته و صاحبش هم از این موضوع با خبر بوده، اما گاو را نبسته باشد، در این صورت باید هم گاو سنگسار گردد و هم صاحبش کشته شود... اگر گاوی به دختر یا پسری شاخ بزند و او را بکشد، همین حکم اجرا شود” (خروج: ۲۱ : ۲۸ و ۲۹ و ۳۱).

مطابق دستور تورات مجازات سنگسار باید توسط همه‌ی مردم اجرا شود: “تمام جماعت باید او را سنگسار کنند” (لاویان، ۲۴، ۱۶)، “تمام قوم اسرائیل او را در خارج اردوگاه سنگسار کنند تا بمیرد” (اعداد، ۱۵، ۳۵).

تورات موارد عدیده‌ای از اجرای حکم سنگسار را خبر داده است. به گزارش کتاب مقدس، عیسی سخنانی بر زبان می‌راند که از نظر علمای یهود کفرآمیز و ارتدادی است. آنان خشمگین شده و می‌خواهند او را سنگسار کنند: “آن گاه سنگ‌ها برداشتند تا او را سنگسار کنند اما عیسی خود را مخفی ساخت” (کتاب مقدس، یوحنا، ۸، ۵۹).

۲- مجازات سوزاندن:

مجازات برخی گناهان سوزاندن گناهکار است: “اگر مردی با زنی و با مادر آن زن نزدیکی کند، گناه بزرگی کرده است و هر سه باید زنده زنده سوزانده شوند” (لاویان، ۲۰، ۱۴). “اگر دختر کاهنی فاحشه شود به تقدس پدرش لطمه می‌زند و باید زنده زنده سوزانده شود” (لاویان، ۲۱، ۹).

کتاب مقدس مواردی از مجازات سوزاندن را گزارش کرده است: “آن گاه تمام بنی اسرائیل آنها را سنگسار نمودند و بعد بدنهایشان را سوزاندند” (یوشع، ۷، ۲۵). “به یهودا خبر دادند که عروسش تمار زنا کرده و حامله است. یهودا گفت:” او را بیرون آورید و بسوزانید” (پیدایش، ۳۸، ۲۴).

۳- قصاص:

قصاص یکی دیگر از مجازات‌های تورات است: “هر که صدمه‌ای به کسی وارد کند، باید به خود او نیز همان صدمه وارد شود. شکستگی در برابر شکستگی، چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان” (لاویان، ۲۴، ۲۰-۱۹). “هر وقت کسی قاتل شناخته شد باید کشته شود و خونبهایی برای رهایی او پذیرفته نشود” (اعداد، ۳۵، آیه ۳۱).

قطع دست هم یکی از مجازات‌های تورات است: “اگر دو مرد با هم نزاع کنند و همسر یکی از آنها برای کمک به شوهرش مداخله نموده، عورت مرد دیگر را بگیرد، دست آن زن را باید بدون ترحم قطع کرد” (تثنیه، ۲۵، ۱۲-۱۱). “اگر عده‌ای با هم درگیر شوند و در جریان این دعوا، زن حامله‌ای را طوری بزنند که به سقط جنین او منجر شود، ولی به خود او آسیبی نرسد، ضارب هر مبلغی را که شوهر آن زن بخواد و قاضی آن را تأیید کند، باید جریمه بدهد. ولی اگر به خود او صدمه‌ای وارد شود، باید همان صدمه به ضارب نیز وارد گردد: جان به عوض جان، چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست، پا به عوض پا، داغ به عوض داغ، زخم به عوض زخم، و ضرب به عوض ضرب” (خروج: ۲۱: ۲۲-۲۵).

۴- حجاب و مجازات زنان عشوه گر:

به گزارش تورات، چادر حجاب یهودیان بوده است: به تامار خبر دادند که پدر شوهرش برای چیدن پشم گوسفندان به طرف تمنه حرکت کرده است. تامار لباس بیوگی خود را از تن در آورد و برای این که شناخته نشود چادری بر سر انداخته، دم دروازه عینایم سر راه تمنه نشست، زیرا او دید که هر چند شیله بزرگ شده ولی او را به عقد وی در نیاورده اند” (پیدایش، ۳۸، ۱۴-۱۳). “و از خادم پرسید: “آن مردی که از صحرا به استقبال ما می‌آید کیست؟”. وی پاسخ داد: “اسحاق، پسر سرور من است.” با شنیدن این سخن، ربکا با روبند خود صورتش را پوشانید” (پیدایش، ۲۴، ۶۵).

مجازات زنان خودنما:

“خداوند زنان مغرور اورشلیم را نیز محاکمه خواهد کرد. آنان با عشوه راه می‌روند و النگوهای خود را به صدا در می‌آورند و با چشمان شهوت انگیز در میان جماعت پرسه می‌زنند. خداوند بر سر این زنان بلای گری خواهد فرستاد تا بی مو شوند. آنان را در نظر همه عریان و رسوا خواهد کرد. خداوند تمام زینت آلاتشان را از ایشان خواهد گرفت گوشواره ها، النگوها، روبندها، کلاه ها، زینت پاها، دعاهایی که بر کمر و بازو می‌بندند، عطردانها، انگشترها و حلقه‌های زینتی بینی، لباس‌های نفیس و بلند، شالها، کیفها، آئینه‌ها، دستمالهای زیبایی کتان، روسری‌ها و چادرها. آری، خداوند از همه‌ی اینها محرومشان خواهد کرد. به جای بوی خوش عطر، بوی گند تعفن خواهند داد. به جای کمر بند، طناب به کمر خواهند بست. به جای لباس‌های بلند و زیبا، لباس عزا خواهند پوشید. تمام موهای زیبایشان خواهد ریخت و زیبایی شان به رسوایی تبدیل خواهد شد و شهر متروک شده، در سوگ آنان خواهد نشست و ناله سر خواهد داد” (کتاب مقدس، اشعیا، ۳، ۲۶-۱۶).

۵- همجنس گرایی: مجازات همجنس گرایی مرگ است.

روایت کتاب مقدس از قوم لوط و مجازات آنان توسط خداوند، گزارش قومی متجاوز است که به مردان تجاوز می‌کردند. خداوند دو فرشته را برای مجازات آنان اعزام می‌کند. همه مردان قوم به منزل لوط هجوم می‌آورند تا به آن دو تجاوز کنند. آنان فریاد می‌زنند:

“ای لوط، آن دو مرد را که امشب مهمان تو هستند، پیش ما بیاور تا به آنها تجاوز کنیم” (پیدایش، باب ۱۹، ۵).

لوط به آنها پیشنهاد می‌کند که به جای عمل تجاوز به میهمان هایش، همان عمل را با دختران دارای نامزدش انجام دهند: “ببینید، من دو دختر باکره دارم. آنها را به شما می‌دهم. هر کاری که دلتان می‌خواهد با آنها بکنید؛ اما با این دو مرد کاری نداشته باشید، چون آنها در پناه من هستند” (پیدایش، باب ۱۹، ۸).

مردان متجاوز شهر این پیشنهاد را رد کرده و هجوم خود را آغاز می‌کنند. خداوند لوط و دو دخترش را نجات داده و کل شهر و ساکنانش را نابود می‌سازد.

این داستان با اصلاحاتی وارد قرآن شده است. موضوع بحث، فقط و فقط مجازات قومی است که به مردان و پسران تجاوز می‌کردند. اما مستقل از این داستان، مجازات همجنس‌گرایی در کتاب مقدس مرگ است:

“هیچ مردی نباید با مرد دیگری نزدیکی کند، چون این عمل، بسیار قبیح است” (لاویان، باب ۱۸، آیه ۲۲). “اگر دو مرد با هم نزدیکی کنند، عمل قبیحی انجام داده‌اند و باید کشته شوند، و خونشان به گردن خودشان می‌باشد” (لاویان، باب ۲۰، آیه ۱۳). “آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی‌شوند. فریب مخورید زیرا فاسقان و بت پرستان و زانیان و منتعمان و لواط و دزدان و طمعکاران و میگساران و فحاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد” (قرنتیان اول، باب ۶، ۱۰-۹).

۶- مجازات مرگ برای جرائم زیر:

زدن پدر و مادر: “هر که پدر یا مادرش را بزند، باید کشته شود” (خروج، ۲۱: ۱۵).

آدم ربایی: “هر کس انسانی بدزد، خواه او را به غلامی فروخته و خواه نفروخته باشد، باید کشته شود” (خروج: ۲۱: ۱۶).

لعنت کردن پدر و مادر: “هر کس پدر و مادر خود را لعنت کند، باید کشته شود” (خروج: ۲۱: ۱۷). “اگر مردی با زن پدر خود همبستر شود به پدر خود بی احترامی کرده است، پس آن مرد و زن باید کشته شوند؛ و خونشان به گردن خودشان است” (لاویان، باب ۲۰، ۱۱).

“اگر مردی با عروس خود همبستر شود، هر دو باید کشته بشوند، زیرا زنا کرده‌اند؛ و خونشان به گردن خودشان است” (لاویان، باب ۲۰، ۱۲). “هر انسانی که با حیوانی نزدیکی نماید، باید کشته شود” (خروج، باب ۲۲، ۱۹).

تمرد از حکم کاهن و قاضی: “اگر محکوم از قبول حکم قاضی یا کاهن که خادم خداوند است، خودداری کند مجازات او مرگ است. اسرائیل را باید از وجود چنین گناهکارانی پاک نمود” (تثنیه، ۱۷، ۱۲).

از مقاله [یهودیان و مسیحیان چگونه از خشونت‌های کتاب مقدس گذر کردند؟](#)

لطفاً ادامه احتجاجات در همین زمینه و اثباتیه‌ها در راستای اسلام ناب و قرآنی را در رساله بنده که از نشانی زیر دانلود کرده می‌توانید؛ بخوانید و سعی کنید بر آگاهی و دانایی همه عزیزان خویش بیفزائید.

<http://ariaye.com/dari11/siasi3/images/eftekhar.pdf>